

موضوع ارتباطات هم اکنون با اهمیت ترین بحث نظری در روابط بین الملل می باشد. فهم دقیق تحولات فکری جهانی و تاثیر این تحولات بر اندیشه سیاسی، در شکل گیری سیاست خارجی و داخلی کشورها اثرات قابل توجهی بر جای می گذارد. در صحنه جهانی امروز، رقابت کشورها در ارتباط با ارتباطات و سیستم های اطلاع رسانی می باشد. با توجه به اهمیت این موضوع، فصلنامه مطالعات خاورمیانه با شرکت اساتید زیر، میزگردی در این ارتباط برگزار نمود که شرح آن ذیلاً ارائه می گردد. اساتید این میزگرد عبارتند از: آقای مهدی خلجی، نویسنده و پژوهشگر، دکتر شهین دخت خوارزمی، محقق ارتباطات، دکتر مهدی محسنیان راد، استاد ارتباطات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی و دکتر حاتم قادری، استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس. آقای محمد علی مهدی، مدیر مسئول فصلنامه، مدیریت میزگرد را به عهده داشتند.

آقای مهدی: قبل از شروع میزگرد از اساتید محترم که دعوت ما را قبول کردند تشریف آوردند خیلی تشکر می کنم. موضوع مورد بحث ما اندیشه های نوین سیاسی در خاورمیانه و نقشی است که ارتباطات در شکل دادن به این اندیشه ها بازی می کنند. بنده به عنوان زمینه بحث خلاصه ای را برای ورود به موضوع بحث عرض می کنم و بعداً از دیدگاه اساتید محترم استفاده خواهیم کرد. اگر مروری خیلی سریع به اندیشه های سیاسی از ابتدای قرن بیستم در منطقه داشته باشیم، می بینیم در اوایل قرن یعنی دهه اول و دوم قرن با وجود دولت عثمانی یک دارالخلافه آستانه در استانبول و یک دارالخلافه در تهران وجود دارد. و به نظر می رسد که هویت غالب بر منطقه بیشتر هویت اسلامی است، چون هنوز در منطقه کشور های مدرن متکی بر دولت - ملت شکل نگرفته است اما با فروپاشی عثمانی و تجزیه

منطقه به کشور های مختلف، ما شاهد نوعی قوم گرایی یا ملی گرایی در منطقه هستیم. در ترکیه با روی کار آمدن کمال آتاتورک مکتب کمالیسم شکل می گیرد و در ایران مسئله قومیت ایرانی و ملیت ایرانی و زنده کردن ایران باستان و در منطقه عربی خاورمیانه هم مسئله قومیت عربی مطرح می شود. در مراحل بعد در اواسط قرن بیستم دو کودتای مهم در منطقه که از آن به اسم انقلاب نام برده می شود صورت می گیرد. یکی از این انقلابها را افسران آزاد در ۱۹۵۲ در مصر و دیگری را عبدالکریم قاسم در عراق در ژوئیه ۱۹۵۸، به پیروزی می رسانند و این موارد باعث می شود تا افکار قومی پان عربی در منطقه به شدت اوج بگیرد و مبارزات آزادیبخش که در این دهه ها دیده می شود در همین چارچوب قوم گرایی و ملی گرایی با توجه به هدفهای موجود در جهان مطرح می شود. یعنی همبستگی جهان عرب، وحدت، مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم. این وضعیت تا اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد وجود دارد که ما چند حادثه مهم را در این فاصله داریم. یکی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و ایجاد موج اسلام گرایی در منطقه است. در واقع نمی توان گفت ایجاد موج اسلام گرایی بلکه احیای اندیشه اسلام گرایی در منطقه است چرا که اندیشه اسلام گرایی در منطقه خاورمیانه سابقه طولانی دارد.

حوادث بعدی شکستهایی است که کشور های عربی از اسرائیل می خورند و اوج این شکست ها مربوط به حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ می شود و همچنین اخراج سازمان آزادیبخش فلسطین از لبنان در آن دوران لبنان به عنوان مرکزیتی که همیشه سازنده اندیشه سیاسی و جایی است که نخبگان جهان عرب در آن ساخته می شوند در اثر جنگ به تدریج، آن نقش خودش را از دست می دهد و پس از آن ما می بینیم که اندیشه قومیت و عربیت در خاورمیانه عربی به شدت افت دارد و نزول می کند.

همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران اندیشه اسلام خواهی شروع به رشد می کند و در خیلی از کشور های عربی حتی در ترکیه و شمال آفریقا ما شاهد رشد حرکت های اسلامی هستیم. اندیشمندانی مثل دکتر حسن ترابی در سودان، دکتر راشد غنوشی در تونس و دکتر عباس مدنی در الجزایر اندیشه های اسلامی را مطرح می کنند تا براساس آن حکومت را قبضه

کنند یعنی در واقع اسلام‌گرایان حکومت را بدست گیرند. اما حوادثی که در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود اتفاق می‌افتد اینها را با چالش‌هایی مثل پاسخگویی به مدرنیسم و به مسائل موجود در چارچوب تجددخواهی مثل مسئله دموکراسی، حقوق بشر و مسائل مربوط به حقوق زنان روبرو می‌کند.

اینها خودشان را برای پاسخگویی به این مسائل آماده نکرده بودند. از طرفی جهان غرب بسیج می‌شود که به هیچ عنوان نگذارد اندیشه اسلام‌گرایی در کشورهای خاورمیانه رشد کند و عملاً می‌بینیم که آن دسته از حرکتهای اسلامی که به نوعی می‌توانند مسائل روز را درک کنند و منسجم با تحولات جهانی عمل کنند. بایکوت می‌شوند و زیر فشار شدید قرار می‌گیرند و بنابراین موجی بنام خشونت اسلامی پدید می‌آید. در واقع حرکتهایی تحت عنوان اسلام مثلاً در الجزایر، مصر، افغانستان و یمن دست به خشونت می‌زنند. در مجموع به نظر می‌رسد که از نظر اندیشه سیاسی، منطقه در یک نوع سردرگمی و هرج و مرج به سر می‌برد در همین زمان ما شاهد رشد سریع وسایل ارتباط جمعی اعم از شبکه‌های ماهواره‌ای، تلویزیون‌ها، مطبوعات و بطور اخص اینترنت هستیم. این وسایل ارتباط جمعی حتی در سنتی‌ترین جوامع منطقه مثل جوامع عربی در خلیج فارس که بیشتر جنبه قبیله‌ای و عشیره‌ای دارند با خود موج جهان‌گرایی یا جهان‌شمولی را به همراه دارد. مایشتین آثار این جهان‌شمولی را تحت تأثیر و وسایل ارتباط جمعی در این منطقه مشاهده می‌کنیم.

در واقع کلیه حالت‌هایی که خواستار همبستگی و وحدت و همگرایی بودند و در دهه‌های شصت و هفتاد در اوج خود بود، در حال کم‌رنگ شدن هستند. در جهان عرب، جامعه عرب مفهوم خودش را از دست می‌دهد، نظام عربی از هم فرو می‌پاشد و بیشتر یک نوع پراگماتیسم بر این کشورها حاکم می‌شود. رژیم‌ها بجای اینکه منطقه‌ای فکر کنند، بیشتر بدنبال حفظ منافع کشوری خودشان هستند در حالی که جهان در شرایط بعد از جنگ سرد به سمت منطقه‌گرایی پیش می‌رود، می‌بینیم که در این منطقه درست حرکت برعکس است. یعنی تمام عوامل دست به دست هم می‌دهند تا هر کشوری بی‌توجه به عوامل همگرایی که بین کشور‌های منطقه وجود دارد، به فکر حفظ منافع خودش باشد.

این خلاصه فشرده ای است که بنده عرض کردم. بنابراین برای دنبال کردن بحث، ما دو نوع سؤال داریم. یعنی در واقع دو زمینه بحث وجود دارد که در آن بخشی را به اندیشه و تحولات مربوط به اندیشه سیاسی در منطقه اختصاص می دهیم و بخش دیگر به نقش ارتباطات در این زمینه و مسئله جهان گرایی یا جهانی سازی و تأثیرات آن در زمینه اندیشه سیاسی اختصاص خواهد یافت. بنابراین مهم است بدانیم که آیا اصولاً مطالبی را که به عنوان زمینه بحث عرض کردم از دیدگاه اساتید محترم، این نوع نگریستن به مسائل درست است یا نه؟ اگر درست است ما این تحولات را تحلیل کنیم. اگرچه احتمالاً ریشه یابی زیاد ضرورتی نداشته باشد زیرا بالاخره اینها به عنوان واقعیتی وجود دارند. باید جوانب مثبت و منفی این تحولات را تحلیل کنیم تا بتوانیم یک نگاهی به سمت آینده داشته باشیم که در پرتو این چالشهای جدید واقعاً این منطقه خاورمیانه از نظر اندیشه سیاسی به چه سمتی میل می کند. در بخش دوم روی نقش ارتباطات صحبت می کنیم. اگر موافقت می فرمائید از آقای دکتر قادری شروع می کنیم.

دکتر قادری: نکته اولی که به نظرم می رسد در باب خاورمیانه لازم است تأکید و تاکید شود این است که وقتی ما از خاورمیانه صحبت می کنیم ممکن است یک مجموعه به ظاهر منسجم و یکدستی را در اذهان حاضر کنیم. یعنی بگوییم خاورمیانه یعنی جایی که اعراب زندگی می کنند، دین اسلام دارند و زبان آنها عربی است در عین حال دو کشور را می توان به آنها اضافه کرد. به گفته برخی ها ایران، ترکیه و بخشی از افغانستان و همچنین محدوده هایی که در باب خاورمیانه در فرهنگهای مختلف در مورد آن صحبت می شود جز خاورمیانه است. اما در حقیقت وقتی که پوسته را کنار بزنیم می بینیم که از یک انسجام و یک دستی کمتر چیزی باقی می ماند. ما در خاورمیانه کشوری مثل یمن داریم که به تعبیری که ناصر یک زمان بکار می برد از زمان خلقت به بعد هیچگونه تحول و دگرگونی و پیشرفتی را در درون خود شاهد نبوده است. از آن طرف کشوری مثل مصر داریم که شاهد امواج مختلف نهضتهایی فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و به گونه ای هم شاهد گرایشهای اسلام گرایی مثل اخوان

المسلمین بوده است.

فراموش نکنیم که مهم‌ترین گرایش اسلام‌خواهی در منطقه عربی در واقع اخوان المسلمین هستند که در مصر متمرکزند و همچنین گرایش‌ات سوسیالیستی، رادیکالیسم انقلابی و غیره که در زمان ناصر و بعد از آن در این کشور شاهد بودیم.

در همین خاورمیانه ما شاهد حکومت‌هایی با پادشاهی محافظه‌کار و جمهوری‌های رادیکال هستیم. و همچنین در خاورمیانه شاهد زندگی‌هایی هستیم که براساس اقتصاد شبانی و معیشت شبانی اداره می‌شوند و در حالی که یک مجموعه پیچیده نفتی را در نزدیک آنها حتی در درون همان جامعه می‌بینیم. در خاورمیانه به جز اعراب برخی از قومیت‌های دیگر هم وجود دارند مثل کردها که در برخی از کشورها مثل عراق، سوریه، ترکیه و ایران حضور دارند. فراموش نکنیم که بالاخره خاورمیانه به رغم این که اکثریت اعظم آن مسلمان هستند، ولی گرایش‌های فرقه‌ای در آنها خیلی زیاد است مثلاً همین الان در سوریه حافظ اسد را داریم و نسبت‌های غالبانه‌ای که در واقع به اسدیسم در سوریه اطلاق می‌شود. تأکید من از این نظر است که وقتی صحبت از خاورمیانه می‌کنیم به رغم برخی از زمینه‌های مشترکی که در منطقه خاورمیانه وجود دارد، در حقیقت می‌توانیم شاهد، یک مجموعه کاملاً غیر منسجمی باشیم. نکته دوم این است که ما می‌توانیم مسائل خاورمیانه را حداقل به تصور من از دریچه مدرنیته و مؤلفه‌های مدرنیته ببینیم و به احتمال بسیار زیاد گریزی هم از این قضیه نداریم. یعنی ناگزیریم قضایا را از دریچه‌های مدرنیته با مؤلفه‌های مدرنیته در تمامی ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی تکنولوژیکی و غیره شاهد باشیم.

فراموش نکنیم، وقتی که در سال ۱۹۲۴ خلافت عثمانی عملاً الغاء شد تحت تأثیر فضای مدرنیته بود. نهضت‌های آوانگاردی هم که ایجاد شد و ما بویژه در بحث مربوط به حزب بعث و بعثیسم می‌توانیم ببینیم و حتی نهضت‌های اسلام‌خواهی که می‌توانیم شاهد آن باشیم، تحت تأثیر همین قضیه بود.

من تا اینجا بر دونکته تأکید داشتم اول اینکه در واقع برغم آن مجموعه‌های ظاهراً منسجمی که در اذهان در وهله اول خطور می‌کند، و سعی می‌شود که یک فضای مرتبط

و متعلق به آن را ترسیم کند، خاورمیانه مجموعه‌ای غیر منسجم است. دوم اینکه ما می‌توانیم مؤلفه‌هایی را که اکنون در خاورمیانه حضور دارند تحت تأثیر مدرنیته ببینیم.

من با نکاتی که آقای مهتدی اشاره کردند موافقم. براساس تحقیقی که اخیراً انجام داده‌ام ما می‌توانیم حداقل تا آخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد سه دایکاتومی را در خاورمیانه در زمینه اندیشه به شکل عام و اندیشه سیاسی به شکل خاص مشاهده کنیم. یکی از این دایکاتومی‌ها در واقع دایکاتومی بین سنت و تجدد است. به نظر من آید که سنت و تجدد نه تنها در میان کشورهای عربی خاورمیانه، بلکه حتی در خود اسرائیل هم که یک کشور دارای دولت مدرن محسوب می‌شود و ما این مدرن را باید در مورد آن لحاظ بکنیم حضور دارد. یعنی در آنجا ما نوعی داوود گرایی را که نوعی اسطوره و نوعی سنت است شاهد هستیم.

دایکاتومی (دوگانگی) دیگر بر می‌گردد به مفاهیمی که از عربیت وجود دارد و به نظر من اگر بخواهیم از فروع قضیه صرف‌نظر کنیم شاهد دو مفهوم برجسته از عربیت هستیم. یکی عربیت به معنای محدود آن که به ناسیونالیسم ختم می‌شود و ما در واقع هم در ابتدای قرن بیستم و هم پس از بویژه بحرانهایی که در منطقه حادث می‌شود و اعراب دچار نوعی شکست و سرخوردگی می‌شوند شاهد آن هستیم. همچنین دوباره شاهد نوعی ناسیونالیسم قومی-ملی هستیم. طرف دیگر این دایکاتومی چیزی است که ما به آن پان عربیسم می‌گوئیم که می‌تواند شیوه ناصریسم، شیوه صدام و یا حتی شیوه برخی از نیروهای محافظه کار باشد.

دایکاتومی (دوگانگی) سومی که من فکر می‌کنم در منطقه وجود دارد، همین پان عربیسم است ولی در دو شاخه اصلی آن. یعنی از یکسو ما شاهد پان عربیسم محافظه کار هستیم که نمونه آن در عربستان سعودی ملاحظه می‌شود. همچنین به عنوان یک مثال تاریخی، می‌توانیم حادثه تاریخی اردن و عراق در سال ۱۹۵۸، اندکی قبل از انقلاب کودتایی ۱۹۵۸ عراق را عنوان کنیم. از سوی دیگر این دایکاتومی (دوگانگی)، نوعی پان عربیسم رادیکالی انقلابی است که آغاز آن به افسران آزاد بازمی‌گردد و بعد از آن گه‌گاه دیگران بویژه سوریه و عراق در مقاطع مختلف سالهای ۶۸، ۶۱، ۵۸ و غیره سعی کردند که این مسئله را ادامه بدهند.

مسئله دیگری که در دهه هشتاد روی داد اوج گیری جنبشهای اسلام خواهی بود هر چند من مایلیم به جد در این جا تأکید کنم که جنبشهای اسلام خواهی از همان ابتدا در منطقه حضور داشتند ولی به دلایلی منفعل واقع شده بودند. یعنی بعد از الغای خلافت عثمانی در سال ۱۹۲۴ مشاهده می کنیم که یک سری واکنشهایی در مقابل الغای خلافت وجود دارد. بعد از آن هم شاهد جنبش اخوان المسلمین چه شاخه مصر و چه شاخه سوریه آن هستیم و اکنون نیز شاهد جنبشهای متأثر از انقلاب اسلامی ایران، شیعه گری یا نهضت‌های تا حدودی انقلابی تر و اصلاح طلب تر در کشورهای عربی هستیم. من فکر می کنم همه اینها ریشه در همان زمان داشته باشند.

اگر به بحث دایکاتومی که در اول در باب سنت و مدرنیته اشاره کردم، باز گردیم باید این بحث را مطرح کنم که هر جا صحبت از نهضت‌های اسلام خواهی و یا صحبت از قومیت عربی می کنیم و همچنین هر جا که مفهوم عربیت را عنوان می کنیم نظرم این است که این ها همه متأثر از شرایط مدرنیته است. که خود آن یک مجموعه کاملاً متحول و در حال چرخشی را تشکیل می دهد. چون در خودش ثبات ندارد، الزاماً وقتی که به مجموعه خاورمیانه منتقل و سرریز می شود، در اینجا نیز ماهیچگونه ثباتی را در باب آن نمی بینیم. یعنی احساس می کنیم که تحولات به شکلی ساماندهی، جهت گیری و حرکت می کند که خواستار حل مشکلات دیرینه و تاریخی در قالب مفاهیم جدید است. مثل همان ناسیونالیسم و نکاتی که به آنها اشاره شد و امروزه در بحث‌های خاورمیانه حداقل وجه غالب را ندارد و یا مثل حقوق زنان، حقوق بشر و فردگرایی که وجود دارد و به عنوان مجموعه‌های چند فرهنگی امروزه در غرب مطرح می شود. اما مدرنیته ایی که در خاورمیانه شکل گرفت در یک زمینه خالی ریشه نکرد. بلکه در زمینه ای شکل گرفت که اصطلاحاً سنت‌های عربی - اسلامی و همچنین سنت‌های اقتدار گرایی در منطقه وجود داشت. من روی اقتدار گرایی تأکید می کنم. زیرا همین الان که این گفتگو دارد صورت می گیرد نباید این مسئله را فراموش کرد که در منطقه برخی از شخصیتها و رهبران از یک اقتدار گرایی گسترده ای استفاده می کنند و خود اقتدار گرایی از آن مفاهیمی است که اجازه نمی دهد مفاهیم جدید در منطقه وجه غالب پیدا کنند. در عراق رهبرش

نزدیک به دو دهه است که حکومت را در اختیار دارد در سوریه نیز همچنین و در اردن در زمان ملک حسین به همین ترتیب بود. در آخرین جنگ خلیج فارس که بین عراق و کویت روی داد ما دیدیم که اقتدار گرایی صدام حتی در کشورهایی که با صدام مخالف بودند موجی از شور را برانگیخت. من می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که خود عقب افتادگی‌ها، نبود توسعه و یکدست نبودن و فقدان چیزی که بتواند به لایه بندی اجتماعی مناسبی امکان دهد تا بتواند اندیشه را در سطح اجتماعی تقویت و تأیید کند، همچنان یکی از معضلات است. این مسئله خاورمیانه را در مسیری قرار می‌دهد که با مدرنیته جور در نمی‌آید و من فکر می‌کنم یکی از معضلات سیاسی که امروزه همه باید به آن توجه کنند همین است.

آقای خلجی: من فقط نکته‌ای را به گفته‌های آقای دکتر قادری اضافه می‌کنم و آن اینکه وضعیتی که امروزه اندیشه سیاسی معاصر عرب دارد وضعیتی بسیار پیچیده است یعنی همانطور که در تقسیم بندی عنوان شد، این ایدئولوژی‌ها تا اوایل دهه هشتاد از نوعی مشروعیت یا مقبولیت عمومی برخوردار بودند ولی از اوایل دهه هشتاد اغلب ایدئولوژی‌ها با ناکامی عملی و نظری مواجه شدند. در دهه هشتاد، موج اندیشه جدید در جهان عرب، موج اندیشه انتقادی است. آنچه ما اکنون شاهد آن هستیم در چند لایه اندیشه معاصر عرب در حوزه سیاست جریان دارد. یک لایه، جریان اسلامگرایان است که بطور مستقل قابل بحث است و همانطور که گفته شد، نمی‌شود بطور کلی در سطح خاورمیانه از اسلامگراها صحبت کرد به خاطر این که اسلامگرایان مصر نسبت به اسلامگرایان مثلاً لبنان برای خودشان یک هویت و منش متمایزی قابل هستند، و همچنین در دیگر کشورهای خاورمیانه این گونه است. حوزه اندیشه انتقادی دوکار اساسی دارد یعنی دو بخش است. یک بخش در حقیقت پرسشهای دوران نوزایش را باز تولید می‌کند و در حقیقت این پرسشها دوباره رو آمده‌اند. در واقع نوزایش عربی همان موقعیتی را در جهان عرب دارد که مشروطیت در ایران. یعنی همان پرسشهایی که رهبران تفکر نوزایش عربی مطرح کرده بودند دوباره از نو مطرح و از نو مطالعه می‌شوند اما این که این پرسشها در این طرح نو، یک رویکرد جدید هم پیدا می‌کنند؟ ظاهراً

چندان اینطور نیست. بخش عظیمی از فعالیت اندیشمندان سیاسی، امروز معطوف به خنثی کردن پتانسیل فکری اسلام سیاسی در جهان عرب است. بخش ایجابی قضیه آن بخش است که اندیشه های دوران نوزایش را باز تولید می کند. اما بخش سلبی اندیشه سیاسی، بخشی است که نقش آن خنثی کردن پتانسیل اسلام سیاسی است و این کار را هم به صورتهای مختلفی انجام می دهد. یعنی روشنفکران عرب در حال بازخوانی انتقادی و خنثی کردن اندیشه سیاسی اسلام و همچنین متون نصوص اسلامی هستند.

برای این که توان تئوریک از اسلام گرایان گرفته شود. اما در زمینه ایجابی چندان ره آورد مثبتی ندارند یعنی در دوران کنونی غیر از طرح مجدد پرسش هایی را که در زمان خودش منجر به ایجاد چندین گرایش مهم شده بود، کاری ندارند. یعنی تفکراتی که در تطور تاریخی خودش به ناسیونالیسم انجامید و همانطور که آقای دکتر فرمودند آن هم ناسیونالیسم در شعبه های مختلف آن مثلاً ناسیونالیسم چپ و ناسیونالیسم اسلامی.

این اندیشه ها در دوران کنونی دیگر این توان را ندارند که تبدیل به یک گرایش عمده شوند. در حقیقت عرصه اندیشه سیاسی معاصر فارغ از گرایشهای غالب است. اکنون با گرایشهای فردی بیشتر سرو کار داریم تا با گرایشهای جمعی که بتوانند پشتوانه و مشروعیت بخش یک نظام سیاسی باشند. در نظامهای سیاسی در خاورمیانه به غیر از لبنان که شرایط ویژه ای دارد چون در آنجا در حقیقت دموکراسی طوایف است دیگر چیزی به نام آن ایدئولوژی ها به آنها مشروعیت نمی دهد. و بیشتر سیستمهای اطلاعاتی هستند که دوام و بقای این نظامها را تأمین می کنند در حالی که در قبل از دهه هشتاد، اندیشه های سیاسی نقش مهمی در مشروعیت بخشیدن به نظامهای سیاسی بازی می کرد. در واقع اکنون یک گسست بسیار شدیدی بین اندیشه های سیاسی و نظامهای سیاسی ایجاد شده و این نوعی رکود و نوعی حالت امتناع برای اندیشه های سیاسی کنونی در دهه نود بوجود آورده است. بنده به یک تمایز مهم اشاره کنم و آن این که وقتی بحث از خاورمیانه می شود طبیعتاً بحث ایران هم وجود دارد ولی وقتی از خاورمیانه صحبت می کنیم گویی درباره دیگری غیر از ماصحبت می شود. یک تفاوت مهمی که میان ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه وجود

دارد و تأثیر بسیار سرنوشت‌سازی در اندیشه‌های سیاسی دارد این است که ما در ایران در برابر گزینه‌های بسیار تعیین‌کننده‌ای قرار داریم و طبیعتاً در برابر این گزینه‌های تعیین‌کننده قرار گرفتن، اندیشه سیاسی ما را به نحو خاصی فعال کرده است. رکودی که در جهان عرب خاورمیانه در حوزه اندیشه سیاسی دیده می‌شود به خاطر این است که در برابر گزینه‌های تعیین‌کننده قرار ندارند. مسئله غرب برای آنها دیگر یک مسئله نیست و یا در واقع غرب یک مسئله حقیقی نیست. این مطلب که در جهان عرب به پرسشهای کهن یا به صورت‌بندی پرسشهای کهن رجوع می‌شود به خاطر این است که فارغ از آن مشکلات جدی هستند که زاده همان زمانه خودشان باشد. این برای من خیلی جالب بود که یکی از شاگردان هان اس می‌گفت هان اس به آنها گفته بوده است که دوست دارم کتاب «الهیات و جامعه در قرون نخستین اسلام» من به فارسی ترجمه شود تا ایرانیها این کتاب را بخوانند نه عربها. چون این کتاب بیش از آنکه برای عربها سودمند باشد برای ایرانیها سودمند است. بخاطر این که ایرانیها در آستانه تحولات جدی قرار دارند و در حقیقت پرسش از غرب، آن طوری که برای ما مطرح است و می‌تواند اندیشه سیاسی ما را فعال کند، برای عربها دیگر مطرح نیست و همین طور بسیاری از پرسشهای دیگر که این خود عامل بسیار مهمی است که اندیشه سیاسی معاصر را در جهان عرب به یک رکود و یک حالت خمودی بکشاند.

آقای مهتدی: وقتی آقای دکتر قادری صحبت می‌کردند من به این فکر افتادم که در اوایل قرن بین ایران، ترکیه و جهان عرب یعنی سه عنصر اصلی خاورمیانه عوامل تعاطی افکار و اندیشه یا یک نوع همگرایی در زمینه اندیشه سیاسی و تأثیر و تأثر بیشتر مشاهده می‌شد تا در دوره مثلاً اواسط قرن و همچنین دوره کنونی. در واقع ما هرچه از نظر زمان جلوتر می‌آییم این میزان تأثیر و تأثر یا تبادل کمتر می‌شود. مثلاً شما در بحث اندیشه فرض کنید وقتی که ما بحث اسلام‌گرایی را می‌کنیم در واقع می‌بینیم مثلاً مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی نقش بسیار مهمی بین تهران، قاهره و استانبول داشته و با رفت و آمد خود در همه جا تأثیراتی را گذاشته است. یا حتی مثلاً نواب صفوی که رهبر فداییان اسلام شناخته می‌شود

سفرهایی به کشورهای عربی داشته است. همچنین باید گفت تحولاتی که در اواسط قرن در مصر و سپس عراق پدید می آید نتیجه تحولاتی است که در ایران پدید می آید مثل مسئله ملی شدن صنعت نفت بوسیله دکتر مصدق و نظیر اینها. اما هر چه به دهه های آخر قرن نزدیک می شویم می بینیم که به رغم زیاد بودن عوامل همگرایی بین این سه عنصر اصلی، از قبیل تاریخ مشترک، منافع اقتصادی مشترک، عقیده مشترک و غیره ولی مع الاسف این نوع تعاطی و همکاری بین ملل این منطقه مشاهده نمی شود.

آیا علل این وضع را باید در خود منطقه جستجو کرد یا این که باید به دخالت قدرتهای سلطه گر بیگانه در منطقه ویا مسائل تئوری توطئه و از این قبیل مسائل نسبت داد. بد نیست در این زمینه یک مقدار ریشه یابی و بحث کنیم شاید مفید باشد برای اینکه به موانع بپردازیم و شاید بتوان راهی را برای از میان برداشتن موانع پدیدار کرد.

دکتر قادری: من به نظرم می آید، وقتی که صحبت از ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه با تأکید روی اعراب می شود می توانیم دو خط همگرایی و واگرایی را ببینیم آن هم نه صرفاً در قرن حاضر و از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بلکه این مسئله حتی ریشه خیلی قدیم دارد. در یک نگاه تاریخی حتی به تعبیری می توانیم بگوییم که از هنگام جذب ایران در چارچوب اسلام در واقع ما هم واگرایی داریم و هم همگرایی. اگر بخواهیم بدون توجیح صحبت کنیم فرض کنید نهضت شعوبیه را می توانیم در این مورد ملاحظه کنیم همچنین بعضی از نهضتهایی که تأکید روی ادبیات فارسی دارند ویا حتی به وجود برخی گرایشها و تفاسیر دینی اشاره کنیم. نباید فراموش کرد که یکی از تفاسیر بسیار مطرح در مورد شیعه و شیعه گری، نوع نسبتی است که بین شیعه گری و ایران وجود دارد. البته در نوع پذیرش حکومتش، نوع معرفت شناسی آن و نوع نگاهی که به جهان وجود داشته است. زمانی بود که اساس حکومت ایران سنی و تحت تأثیر خلافت بود ودر واقع همگرایی در اساس بیشتر بود تا اینکه در زمان صفویه یک مقدار شاهد واگرایی هستیم. من علایم خیلی مهم تاریخی را می گویم بدین معنی که پذیرش شیعه برای ایران، واگرایی ما را بیشتر کرده و در همان زمان

هم ملاحظه می شود که چگونه در سیاستهای بین المللی و منطقه ای مثلاً بین ایران و عثمانی به عنوان دو امپراطوری برجسته رقابتهای خونین و در عین حال مخربی وجود داشته است. دوباره در اواخر قاجار دیده می شود برخی از تلگرافها وجود دارد که حکایت از ارتباط یا پذیرش یا حداقل تمایل برخی از علمای ایرانی ساکن نجف و عتبات با خلیفه عثمانی دارد یعنی در قبال واقعه ای که کل جهان اسلام را تهدید می کند این احساس بوجود می آید که حتی می تواند پیوندهای نزدیکتری وجود داشته باشد. به عبارتی دوباره نوعی همگرایی مشاهده می شود و همچنین همگرایی که در مورد ملی شدن صنعت نفت و دولت مرحوم دکتر مصدق عنوان گردید و بالاخره حتی جنبشها و نهضتهایی که برخاسته از انقلاب اسلامی ایران هستند. ما در بحرین، در لبنان و در کویت دیدیم و همچنین در برخی کشور های دیگر ما می توانیم این نسبتها را شاهد باشیم. اما به نظرم می آید که در قرن بیستم یک موردی اتفاق افتاده است که کاملاً متفاوت است یا حداقل نقطه عطفی را به بحث می بخشد و آن هم بحث هویت است. حقیقت آن است که چه اعراب چه ایرانیان و چه ترکها در جایگاه خودشان دنبال نوعی هویت بوده اند. تأکید من این است که این هویت، متأثر از سرریز کردن مولفه های مدرنیته به این جوامع بوده است. یعنی این جوامع به خاطر هویت یابی بود که در برخی از مواقع از همدیگر دور می شدند. ایرانی به ایرانی بودن خودش تأکید داشت، اعراب روی قومیت خودشان و ترکها هم به قومیت خود که ترک باشند تأکید می کردند. یعنی یک زمان هر سه اینها به قومیت روی می آوردند در واقع سه قومیت در اساس وجود دارد ولی این بحث هویت است که برخی مواقع واگرایی آنها را تشدید می کند.

در عین حال همین بحث هویت است که یک جاهایی احساس می شود که پیوندهای مشترکی هم پدید می آورد مثل اسلام خواهی، که بر اساس آن گویی منطقه یک سابقه و پیشینه تاریخی دارد و فراموش نکنیم که مثلاً تیسفون ما که اهمیت باستانی دارد، در دل خاک عراق و در نزدیکی مرز ما قرار دارد. یک بخشی از چهره های برجسته روشنفکری یا عالمانه ای که در تاریخ اسلام به عنوان اعراب شناخته شده اند، حداقل در نزد اروپاییان و غربیان اساس و بنیان ایرانی دارند. می خواهم بگویم که نوعی حکایتها در اینجا بوده ولی در قرن بیستم

چیزی که اهمیت داشته بحث هویت بوده در واقع همه سعی کرده اند به طرق مجزا خودشان را تأیید کنند. در اینجا ناسیونالیسم بود در اعراب هم ناسیونالیسم بود هر دو این هویت را از غرب و از مدرنیته گرفته اند ولی بادو بیان و دو خاستگاه متفاوت. در یک جا ایران وجود دارد و در جای دیگر اعراب وجود دارند. وقتی که صحبت اسلام می شود درست است که اسلام یک پایه مشترکی است ولی فراموش نکنیم در همین بحث هویت یابی بود که برخی از اعرابی که نگاه مثبتی هم به اسلام داشتند، سعی می کردند یک ارتباط گسترده ای را میان اسلام خواهی و ناسیونالیسم فراگیر یا پان عربیسم ایجاد کنند و تأکیدشان بر این بود که اسلام یک دین عربی و محمد(ص) پیامبر عربی است. از این طرف هم مایک سری جریانها را در خود ایران می دیدیم که در ابتدای مشروطه سعی می کردند به نقد وجود اسلام در ایران برخیزند به نظر من همه اینها از یک سو متأثر از بافت سنتی است که در منطقه حضور دارد و از سوی دیگر آن چیزی است که به آن سرریزهای مدرنیته می گوییم. با استفاده از فرصت یک نکته به بحثی که آقای خلجی داشتند اضافه کنم می توانید اسم آن را تعریف، نقد و یا هر چیزی دیگری بگذارید، و آن این که برای اعراب، غرب حل نشده است چنانچه برای ما حل نشده است. وقتی که می خواهیم بگویم غرب، منظورم سیاستهای رسمی حکومتی نیست بلکه مؤلفه های مدرنیته است. هم اکنون چه اعراب و چه ایران دچار یک سر در گمی مشترک هستیم هر چند که تبیین آنها متفاوت است یعنی وقتی صحبت از حقوق بشر، فردگرایی، لیبرالیسم، دموکراسی و یک سری مباحث جدید می شود نوع حقوق بشر و حتی نوع فردگرایی و لیبرالیسم که در قبل صحبت می شد متفاوت است. ما می بینیم که هم اعراب به آنها مبتلا هستند و هم ما در ایران در عین حال می بینیم که هم در اعراب نهضتهایی با گرایشات اقتدار طلبانه وجود دارد و هم در ما، این مسئله هم در گذشته ما و هم در حال حاضر ما وجود دارد.

به نظرم می آید که هر دو یعنی چه اعراب و چه ایران درگیر حل مسائل و مفاهیم برخاسته از مدرنیته هستند البته نوع پاسخ دهی نیمه کاره است. پاسخ دهی هیچ کدام از آنها رضایت بخش نیست در واقع پاسخگویی آنها متأثر از فضای سنت، فرهنگ و ذخائری که در گذشته بوده و تجارب آنها است. زمانی علمای ایران قبل از اینکه قم یا مشهد تبدیل به

حوزه های علمیه جدی بشوند به عتبات می رفتند. فراموش نکنیم ترکیه عثمانی وجود داشت و با این که انگلستان به یک معنا در خلیج فارس وجود داشت ولی اصلاً بحث ناسیونالیسم یا کشور، ملت، مرز و غیره خیلی موضوعیت نداشت. یعنی نوع رفت و آمدها با توجه به شاخه ها و مکانهای مقدس می توانست برقرار باشد ولی وقتی که هویت یابی قطعی تر و قویتر شد همه این موارد را تحت تأثیر قرارداد به همین جهت حوزه علمیه به داخل کشور و قم منتقل می شود که مرحوم حائری و دیگران آن را ایجاد کردند.

به هر حال اینها همه بخشی از آن تأثراتی است که حول محور هویت یابی در دو اقلیم و قلمرو صورت می گیرد. من فکر می کنم که بعضی از همگرایی های ما به خاطر نوع واکنش و انفعال ها و برخی دیگر به خاطر نکات مثبت مشترک بوده است. زمانی که به وسیله غرب تحقیر شدیم نوعی همگرایی را داشتیم و زمانی هم که احساس کردیم یک سری پیروزیها یا تفاخرهای مشترک داریم باز نوعی همگرایی داشتیم و از آن طرف هم هویت یابی جداگانه خود را تجربه کردیم.

آقای خلجی: عرض کنم منظور من از این که عربها در برابر پرسش غرب می ایستند، این نیست که برای آنها مسئله و مشکل غرب حل شده است. نیت من بر همین است که دو گرایش متمایز و گسسته از هم در جریان است. یکی گرایش اسلامگراها که خیلی راحت اتوریته فکری غرب را کنار می گذارند و دیگری گرایش لائیک در تفکر عربی است. ببینید یکی از ویژگیهای اندیشه معاصر این است که گرایش تلفیقی دیگر از میان رفته است، یعنی بعد از محمد عبده و سید جمال الدین اسدآبادی و با پیدایش نوزایش عربی گرایشهای تلفیقی در اندیشه سیاسی و همینطور در سراسر گستره اندیشه ایجاد شد. این گرایشهای تلفیقی هم می خواستند که بخشی از میراث خودشان را با بخشی از دستاوردهای فکری و تمدنی غرب تلفیق کنند و همین امر منجر به پیدایش ایدئولوژیهای شد که بعد از شکست آنها گرایشهای تلفیقی هم دیگر نتوانستند به حیات خودشان ادامه دهند. یکی از مباحث بسیار مهمی که امروزه مطرح می شود همین نقد گرایشهای تلفیقی است که به صورت مختلف و گرایشهای

سیاسی متفاوت از ناسیونالیسم گرفته تا گرایشهای اسلامی تا قبل از دهه هشتاد وجود داشته است. موقعیت جاری دیگر اجازه نمی دهد کسی بخواهد بدون سرسپردگی مطلق به یک اتوریته حالیا اتوریته غرب یا سنت حرفی بزند. اکنون وضع به گونه ایی است که سنت گراها معتقد به اتوریته غربی اسلامی و سنتی هستند و لائیک ها کاملاً از موضع تجدد به سنت نگاه می کنند و دیگر یک موضع گزینشی را نمی پذیرند.

مراد من این بود که در این گرایشهای تلفیقی مشکلات به نحو خاصی به ویژه در غرب بروز می کرد. و وقتی که می خواستیم غرب را با مؤلفه های سنتی سازگار کنیم دچار یک مشکل جدی بودیم در ایران هم ما همین مشکل را داریم. در کشور ما گرایش غالب این است که نگرش به سنت را از موضع تجدد مطلقاً نمی پذیریم و از آن طرف هم نگرش سنتی مطلق را نمی پذیریم یعنی ما در ایران با پدیده ای به نام پدیده روشنفکری دینی مواجه هستیم که بیشترین ساحت فکری را اشغال کرده و بعد از انقلاب روشنفکران لائیک را کنار نهاده و به حاشیه برده است. این روشنفکری دینی اساساً ماهیتی تلفیقی دارد و به خاطر همین تلفیقی بودن با پرسشهای تعیین کننده ای مواجه است. یعنی بر سردوره بسیار مهمی است که در جهان عرب وجود ندارد. به این لحاظ است که می گویم ما در ایران در حوزه اندیشه سیاسی در برابر مسائل تعیین کننده و در آستانه تحولات جدی هستیم ولی در جهان عرب این تحولات وجود ندارد یعنی حداقل افق پدیدار شدن آن چندان نزدیک نیست.

آقای مهدی: اگر اجازه بفرمایید ما در همین جا گریزی به ارتباطات بز نیم و نقش ارتباطات را در این تحولات فکری و اندیشه ای مورد تحلیل قرار دهیم یا به عبارتی نقشی را که ارتباطات به خصوص در این چند دهه اخیر در تحولات اندیشه داشته و همچنین نقش آن را در کل خاورمیانه مورد بررسی قرار دهیم. ما در شکل فعلی با وجود ایران، ترکیه و جهان عرب ما واحد مجزا را بررسی می کنیم اما به نظر می رسد مسئله ارتباطات چیز مشترکی بین هرسه اینها است و حداقل یکی از زمینه های مشترک همین ارتباطات است که خواه ناخواه در همه جا پدید می آید و جلوی آن را هم نه در ایران و نه در جهان عرب نمی توان گرفت. بنابراین لازم

است نقش یا سهمی را که ارتباطات در تحولات اندیشه در خاورمیانه به عنوان یک منطقه عربی-اسلامی ایفا کرده مورد بررسی قرار دهیم.

دکتر محسنیان راد: بحث امروز را آقای دکتر قادری با یک نکته مهم شروع کردند بدین معنی که وقتی از خاورمیانه صحبت می‌کنیم یک مجموعه یکپارچه، منسجم با قطعات مشابه نداریم حال وقتی وارد بحث ارتباطات می‌شویم این نظریه را باید خیلی وسیع‌تر مطرح کرد. یعنی نقش عامل جغرافیایی در حوزه ارتباطات و به خصوص در رسانه‌ها تا چه حد است تا بعد بتوان راجع به آن صحبت کرد. ما عوامل بسیار مهم‌تری از حوزه جغرافیایی در مباحث ارتباطات و رسانه‌ها داریم. اگرچه به تقلید از این نگاه جغرافیایی، نگاه‌های منطقه‌ای بیشتر می‌شود. به نحوی که حتی گزارش‌های سالانه سازمان ملل حالت منطقه‌ای دارد. ولی واقعیت این است که عوامل مهم‌تری در این مسئله دخالت دارد که من آنها را که در منطقه خاورمیانه مشترک است مورد بررسی قرار می‌دهم تا زیر چتر آن بگوئیم اوضاع رسانه‌ها در این منطقه چگونه است. البته در این مورد کار چندان زیادی نشده است و من توجه خوانندگان فصلنامه خاورمیانه را به کتابی تحت عنوان رسانه‌ها در خاورمیانه که چند سال پیش در آمریکا منتشر شد جلب می‌کنم. بخش ایران این کتاب را من کار کرده‌ام و البته این کتاب به فارسی ترجمه نشده است نکته مهم در کتاب این است که وقتی کتاب منتشر شد ملاحظه شد باور غالب این است که منطقه جغرافیایی خیلی هم عامل مهمی نیست.

در حوزه رسانه‌ها چه اشتراکاتی وجود دارد که بتوان وضع منطقه را با آن نگاه کرد؟ تصور من این است که اشتراک اول، وجود دلارهای نفتی در این منطقه است. چون وجود دلارهای نفتی امکان دستیابی سریع به سخت‌افزارهای ارتباطی را فراهم می‌کند. اشتراک دوم، زبان در برخی از این کشورها است، که عامل بسیار مهمی در رسانه‌ها محسوب می‌شود. اشتراک سوم، نوع حکومت‌های منطقه است. اکثر حکومتها در این کشورها، حکومت‌های اقتدارگرا هستند به همین جهت در طول سالها با نوعی بی‌ثباتی سیاسی مواجه بوده‌اند. اشتراک مهم دیگر این که حداقل ملت‌های این منطقه مسلمان هستند البته ما در این حوزه

ملاحظه می‌کنیم که در منطقه کشورهایی هستند که حکومت‌های آنها به شدت تمایل دارند چهره اسلامی به خود بگیرند و فقط برای این که اعتراضی نباشد ظاهر قضیه را حفظ می‌کنند. برخی از اینها همانطور که گفته شد کشور‌های تازه تأسیسی که از نظر زمان تأسیس می‌توان به آنها کشور‌های مدرن گفت می‌باشند و در واقع اساساً نوع شکل‌گیری و تأسیس این کشور‌ها در رسانه‌ها تأثیر داشته است. چگونگی آغاز کار روزنامه در این کشور‌ها نشان دهنده حضور کشوری است که پدر خوانده اینها بوده و آن کشور در شکل‌گیری رسانه‌های کشور‌های تازه تأسیس نقش داشته است. حالا اگر تقابل همین چند عامل را که به صورت سطحی و عمومی گفته شد، باهم نگاه کنیم چیز‌های خیلی جالبی بدست می‌آید. طبیعی است که وجود حکومتی اقتدار‌گرا همراه با پول نفت موجب تأسی رسانه‌ها می‌شود که هم رسانه‌های مدرن با برد گسترده هستند و هم زیر سلطه کامل حکومت قرار دارند و در نتیجه حاصل ترکیب این دو عامل این است که در برخی از این کشور‌ها، رسانه‌ها ابزار تبلیغات حکومتها هستند نکته دیگری که بین این کشور‌ها مشترک است، نوع نگاه دولتمردان آنها به رسانه‌هاست که من آن را به شدت در ایران هم می‌بینم. در عربستان سعودی هم دیدم در خیلی از کشور‌ها دیگر منطقه حتی در ترکیه بظاهر دموکرات در حوزه رسانه‌ها قابل ملاحظه است. اینها در واقع هنوز در مقوله رسانه‌ها در تئوری‌های دهه ۱۹۵۰ سیر می‌کنند. یعنی هنوز رسانه‌ها را یک ابزار کارکرد تزیینی تصور می‌کنند و این احساس را دارند که این رسانه‌ها وسایلی هستند که می‌توان از طریق ترکیبی از حجم پیام و تکرار پیام در ذهن ملت‌ها نفوذ کرد.

طبیعی است که با آن پول دلار نفتی و با یک چنین دیدگاهی این چنین استفاده وسیعی از رسانه‌ها خواهد شد. مشکل دیگر این است که چون نگاه اینها یک نگاه تبلیغی است لذا اغلب خروجی رسانه‌های اینها در کشور‌های دیگر غیر قابل مصرف است. در نتیجه حتی در حوزه خبر هم، این کشور‌ها اغلب یا اکثراً زیر سلطه نظام خبری هستند و هر کدام همسایگان خود را از پشت شیشه عینک خبر‌گزاریهای جهانی و به عبارتی از تلویزیون‌های جهانی نگاه می‌کنند. این تحول از دهه ۱۹۹۰ با آمدن تصویر تلویزیون‌های غربی اصلاً طور دیگری شده است یعنی حتی نگاه به همسایه‌ها، هم‌کیش‌ها و هم‌زبان‌ها در واقع نگاه از

پشت دریچه عینک رسانه‌هایی غربی شده است. اینها بخشی از مشابهات در این منطقه است که بر روی رسانه‌ها تأثیر می‌گذارد. گزارشات نشان می‌دهد که در دهه ۱۹۸۰ بزرگترین منطقه مصرف ویدئو در کره زمین کشور های ساحل جنوبی خلیج فارس بوده، که سرریز آن به ایران آمده است. نگاهی که ما در ایران به رسانه‌ها داریم، هم در منطقه خاورمیانه و هم در جهان، یک نگاهی منحصر به فرد است. این که چرا چنین شده است؟ چرا در منطقه جنوبی خلیج فارس چنین تراکم ویدئو بوجود آمده و چرا سرریز کرده است هریک جای بحث دارد در واقع عواملی که من در ابتدا بطور سطحی بیان کردم یعنی پول دلار نفتی اقتدار حکومتی و فرهنگ حاکم بر منطقه در این زمینه دخالت داشته اند.

خانم دکتر خوارزمی: اگر اجازه بدهید من در تکمیل فرمایشات دوستان از یک زاویه دیگری وارد بحث شوم. به نظرم می‌رسد که اندیشه سیاسی در جهان کم توسعه یافته یا در حال توسعه و مخصوصاً جهان عرب خاورمیانه متأثر از فشاری است که از حوزه اقتصاد وارد می‌شود یعنی من می‌خواهم یک زاویه تازه را برای بحث باز کنم. چون اکنون اغلب این کشورها بیشتر درگیر مسائل اقتصادی خود هستند و عرصه واقعی قدرت نمایی آنها به نوعی عرصه اقتصادی آنهاست. یعنی فشارهای اقتصادی، این کشورها را وادار به یکسری تحولاتی در حوزه‌های دیگر می‌کند در نتیجه من بخشی از تحولات در اندیشه‌های سیاسی و ساختارهای سیاسی را متأثر از فشاری می‌دانم که الزامات اقتصادی بر آنها وارد می‌کند. یعنی این کشورها تقریباً درگیر این هستند که اقتصاد خود را به سطحی قابل مقایسه با وضعیت اقتصادی در جهان پیشرفته برسانند و برای این کار به این نتیجه رسیده‌اند که پیشرفت اقتصادی در گرو توسعه سیاسی است. ساختارهای دموکراتیک چه در سطح کلان و چه در سطح خرد، خود را به صورت یک الزام تحمیل می‌کند که جالب هم هست. البته من نمی‌خواهم زیاد وارد بحث مسائل اقتصادی شوم ولی احساس من این است که برای دنبال کردن بحث تحول اندیشه سیاسی نمی‌توانیم این زاویه را مد نظر نداشته باشیم. به هر حال در حوزه اقتصاد همه کشورها از جمله کشورهای خاورمیانه ملزم به وارد کردن عناصری هستند

که بیشتر به عناصر علمی، تکنولوژیکی و بحث‌های مدیریتی بر می‌گردد. یعنی این کشورها برای اینکه در حوزه اقتصاد تحولی ایجاد کنند چاره‌ای ندارند جز اینکه این عناصر غیر دینی را وارد کنند. بحث تلفیقی که اینجا مطرح شد به عنوان یک الزام مطرح است یعنی تلفیق یک چیز نو و غیر دینی (تکنولوژیک و مدیریت) با چیزهای دینی. چرا که در غیر این صورت اصلاً هیچ تحولی رخ نمی‌دهد.

حالا اگر بخواهیم وارد بحث ارتباطات شویم به آخرین وضعیت ارتباطات بر می‌گردیم. در واقع من بحث تأثیر ارتباطات بر روی تحولات را بحثی مرکب یعنی ترکیبی از رسانه‌های جدید با رسانه‌های متعارف و رسانه‌های یک مقدار قدیمی‌تر می‌دانم. آن چیزی که عامل تحول در حوزه‌های فرهنگ، سیاست و اقتصاد است، این رسانه‌های جدید هستند. در واقع شبکه‌های ماهواره‌ای پخش برنامه‌های تلویزیونی خیلی قویتر از تلویزیونهای بومی و داخلی به عنوان عامل تحول عمل می‌کنند مثلاً بزرگراه‌های اطلاع‌رسانی مثل اینترنت واقعاً در این کشورها به عنوان یک عامل تحول سیاسی هستند. این رسانه‌ها حضور تازه ولی بسیار قوی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌یابند و از دیدگاه من یک عامل تحول عمیق و واقعی تغییرات اجتماعی، این رسانه‌های جدید هستند و جالب است که زیاد هم در مورد این عوامل در این کشورها کار نشده است. به هر حال این کشورها با یک الزام تازه مواجه شده‌اند یعنی علاوه بر این که اکنون باید حضور سیاسی خود را از نو تعریف کنند، باید حضور اقتصادی خود را هم در عرصه‌های جهانی از نو تعریف کنند و در نتیجه باید حضور ارتباطی خود را هم از نو تعریف نمایند چرا که این حضور رسانه‌های جدید ناگهان بر آنها تحمیل شده است بدون اینکه هیچ کار اساسی، مطالعاتی یا تفکر و یا تعمقی در مورد حضور و تأثیر این رسانه‌ها انجام شده باشد.

من چند مورد از تأثیر این تکنولوژیها را عرض می‌کنم. به نظرم می‌رسد که رسانه‌های جدید یا تکنولوژیهای جدید ارتباطی در حوزه سیاست، عامل تسریع دموکراتیزه شدن باشند یعنی من واقعاً می‌بینم که این رسانه‌ها هم زمینه جدیدی را برای مشارکت فراهم کرده‌اند و هم خود به عنوان یک عامل فشار هستند تا این روند دموکراتیزه شدن ساختارهای سیاسی

تسریع شود. در حوزه فرهنگ هم می توان گفت که رسانه ها می توانند عامل تحولی در لایه های عمیق فرهنگی باشند به عبارتی اگر عناصر فرهنگی و مهم ترین آنها یعنی دین را مد نظر قرار دهیم این تکنولوژیها تحول بسیار عمیقی را در زمینه های دینی، حالا چه در تفکر و اندیشه دینی و چه اصلاً در ساختارهای دینی ایجاد کرده اند.

در حوزه اقتصاد هم اگر روند آزادسازی اقتصاد و حرکت نظامهای اقتصادی را به طرف اقتصاد و تجارت آزاد و غیره تلقی کنیم باز رسانه های جدید یا این تکنولوژیهای جدید ارتباطی فرایند آزادسازی اقتصاد را تسریع می کنند. تأثیر دیگری که رسانه های جدید دارند این است که آگاهی به حقوق فردی و اجتماعی را در این جوامع بسته بالا می برند و جالب اینجاست که نوعی بحث تنوع حقوق در این جوامع مطرح می شود. یعنی وقتی نگاه می کنید ملاحظه می کنید که روزه روز یک حق تازه و جدید تعریف و بعد این تعریف وارد گفتمان روشنفکری می شود و از این طریق کم کم به نظام حقوقی و قانونی فشار می آورد و به این شکل خود را مطرح می کند. تأثیر دیگر این است که رسانه های جدید در واقع، این جوامع را با الگوها، مکتبها، اندیشه ها و نظامهای ارزشی متفاوت مواجه می دهند، چیزی که کمتر یا حداقل بخشهای معدودی از جامعه با آن تماس داشته اند بحث هویت یابی است که مطرح شد.

حالا وقتی گروههای مردم چه بصورت طبقات و یا افراد با این الگوهای متفاوت مواجهه می شوند به ناچار مجبور هستند که خود را در آینه غیر از نو تعریف کنند یعنی اینها به نوعی وادار به نقد خود و دیگری می شوند و البته تعریف مجدد هویت ملی، هویت قومی و هویت فردی در چارچوب این الگوهای متفاوت صورت می گیرد. از دید من این خود فرصتی برای تأمل، بازنگری و باز اندیشی است که اکنون نشانه های آن را در ایران می توان دید. سومین تأثیری که این رسانه های جدید دارند این است که دوجریان متعارض ولی موازی را تسریع و تقویت می کنند. آنچه را که در این جا تحت عنوان واگرایی و همگرایی به آن اشاره شد، من تحت عنوان دو نیروی گریز از مرکز و نیروی گرانش به مرکز ذکر می کنم. این نیروی گریز از مرکز در واقع ناسیونالیسم، هویت ملی و هویت قومی را تقویت می کند و ما می بینیم که با هویت های بسیار متنوع در این کشور ها مواجه می شویم. در زمینه گرانش به مرکز گرانش به

منطقه ای شدن را مشاهده می کنید که منطقه ای و جهانی شدن را تسریع و تقویت می کند. پس این دو نیرو به موازات هم حرکت می کنند و هیچکدام را نمی توان گفت که آنها می خواهند دیگری را حذف کنند. اینها در واقع دو جریان متعارض ولی به موازات هم هستند که هر کدام جایگاه خودش را دارد و فکر نمی کنم در دهه آینده، یکی از این دو را ببینیم که به نفع دیگری حذف می شود. اصولاً من گرایشهای منطقه ای شدن و جهانی شدن را به عنوان یک جریان غالب نمی دانم و در گرایشهای ناسیونالیستی هم چیزی را به عنوان گرایش غالب نمی بینیم چرا که این دو به موازات هم هستند و در این جاست که باز بحث تلفیق مطرح می شود.

تأثیر دیگری که رسانه های جدید داشته این است که باعث شده اند تا این کشورها نسبت به وضع موجود خود یک نوع خود آگاهی پیدا کنند. به همین دلیل ملاحظه می کنید که از طریق این رسانه های جدید مدام معیارهای مقایسه ای تازه مطرح می شود. که من در حوزه فعالیت خودم با آنها آشنایی دارم. امادر زمینه اقتصاد مفهوم جدیدی تحت عنوان رقابت پذیری جهانی مطرح می شود که مفهومی مرکب است یعنی مرکب از بیش از ۲۵۰ متغیر که بسیاری از آنها غیر اقتصادی هستند. لذا می بینید هر ساله فهرستی منتشر می شود و در آن کشورها را باهم مقایسه می کنند و جایگاه هر کشوری در این لیست مشخص شده است. این مقایسه بر اساس مجموعه ای متشکل از ۲۵۰ متغیر صورت گرفته است که بسیاری از این متغیرها، سیاسی هستند. مثلاً وضعیت شاخصهای اقتصادی به عنوان شاخص رقابت پذیری جا افتاده است. بنابراین کشورها را نسبت به وضع موجودشان حساس می کند تا خودشان را بر اساس چنین متغیرها و شاخصهایی که تا آن موقع با آن آشنا نبودند مورد ارزیابی قرار دهند. به عنوان مثال اینترنت و یا گزارشهای اقتصادی که در برنامه های تلویزیونی پخش می شود عامل تأثیر گذار هستند. و کشورها را نسبت به شکافهای موجودشان با سایر کشورها که بیشتر هم شکاف تکنولوژی است حساس می کند. رسانه ها آنها را نسبت به شرایط ساختاری و وضعیت زیر ساختارهایشان و همچنین نهادها و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که مانع هستند تا این کشورها بتوانند در فهرستهای رتبه بندی کشور جایگاه مهم داشته باشند،

حساس می کنند.

رسانه‌ها و تکنولوژیهای ارتباطی جدید خودعامل فشار در بحث اندیشه سیاسی، اقتصادی و یا اندیشه فرهنگی هستند و مدام در جهت یافتن یک الگوی متفاوت و یا یافتن راه سوم هستند. به نظر من این تحول فکری در ایران در مقایسه با دیگر کشورهای خاورمیانه از این نظر یک گام جلوتر و در جستجوی راه سوم است به عبارتی خودش را زودتر به نقد گذاشته است و همچنین زودتر از دیگران اندیشه‌های غرب را به بحث گذاشته است. در واقع باید این بحث را با یک مقایسه آماری انجام داد تا دریافت که وضعیت رسانه‌های جدید در ایران چه از نظر پتانسیل و یا مصرف و چه از نظر حضور تکنولوژیها در مقایسه با دیگر کشورهای خاورمیانه چگونه است. به نظر من می‌رسد که ایران باید عقب‌تر از ترکیه باشد و حداقل آمارهایی که ما داریم این را نشان می‌دهد ولی واقعاً آمارهای مقایسه‌ای ایران با سایر کشورهای خاورمیانه را نمی‌دانم و فکر می‌کنم چیزی که خیلی می‌تواند مفید باشد تصویر آماری از وضع موجود تکنولوژی ارتباطات و تکنولوژی اطلاعات در این کشورها است چون این تکنولوژیها هر روز بیشتر از روز قبل بعنوان یک عامل تحول عمیق و بنیادین مطرح می‌شود.

آقای خلجی: اگر اجازه بدهید بنده نکته‌ای در خصوص سخنان خانم دکتر عرض کنم البته بنده در بحث ارتباطات هیچ تخصصی ندارم و صحبت من حالت پرسش را دارد. فرمایشات خانم دکتر را بیشتر نوعی توصیف رابطه علت و معلولی بین مقوله رسانه‌ها، ارتباطات و تأثیری که این رسانه‌ها می‌توانند بر ابعاد مختلف حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع خاورمیانه بگذارند تشکیل می‌داد. منتهی این توضیح را نفرمودند که در این مقوله‌ها یعنی آزادسازی بازار تحت تأثیر ارتباطات یا دموکراتیزه شدن ساختارهای سیاسی و یا رشد و بلوغ آگاهی جمعی، خاورمیانه در کدام مرحله قرار دارد و یا اینکه آیا واقعاً آزادسازی بازار و دموکراتیزه شدن ساختارهای سیاسی در این جوامع به این زودی به مفهوم غربی آن امکان دارد؟

نباید پاره‌ای تحولات ظاهری که رسانه‌ها می‌آفرینند ما را فریب دهد یعنی خیلی مهم

است بدانیم که بستر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود در کشورها اصلاً اجازه می‌دهد تا این مقوله‌ها به این سرعت رشد کنند یا خیر؟ به نظر من اکنون نوعی اغتشاش یا همین طور که عرض کردم نوعی فریبندگی است. یک نکته دیگر این که حتی اگر ما این را هم بپذیریم که چنین حادثه‌ای در این کشورها دارد اتفاق می‌افتد باز به نظر من این تأثیرات در همه این کشورها یکسان نیست. شما تأثیر رسانه‌ها را در رشد بلوغ فکری در لبنان نمی‌توانید با کشورهای حاشیه خلیج فارس یکسان بدانید. اندیشه سیاسی در کشورهای حاشیه خلیج فارس رشد و تحولی پیدا نکرده است و ما در این کشورها به هیچ وجه یک متفکر سیاسی نداریم.

نکته دیگری که می‌خواستم عرض کنم، مسئله هویت است. من فکر می‌کنم که رسانه‌ها در زمینه هویت نقشی دوگانه دارند و یا اساساً بحث جهانی شدن در بردارنده یک نقش دوگانه در زمینه هویت است. ببینید با وجود فراگیری رسانه‌ها مخصوصاً در دهه ۹۰ هیچ‌گاه اسلامگراها در خاورمیانه با چنین انسجام و بسازمانی که اکنون دارند، روبرو نبوده‌اند. یعنی از یک طرف هویتی پیدا می‌کنند و از طرف دیگر نقش همین رسانه‌ها را در کمرنگ کردن ویژگیها و تمایزات و خصوصیات قومی و اجتماعی می‌بینیم. به عبارتی بسیاری از هویتها را از بین برده‌اند و به اصطلاح دهکده جهانی، اتاقهای کوچکی شده‌اند که در کنار هم هستند. و این نشان دوگانگی نقش رسانه‌هاست.

نکته آخری را که می‌خواهم عرض کنم، بحث تلفیق در اندیشه است. آنچه که خانم دکتر فرمودند یک مقدار با مراد من فرق می‌کرد. ببینید اگر راه سوم مطرح است و اگر مراد از این راه سوم یک راه متفاوت است ما در کشورهای عربی چنین چیزی نداریم و من در واقع اسم آن را تلفیق نمی‌گذارم در واقع مشکل تلفیق این است که اجزایی از دو کلیات متمایز باهم و در کنار هم تلفیق شوند و در همدیگر حل نشوند و آنها به نوع جدیدی نیانجامند. مشکلی که قبلاً وجود داشت این بود که در این فرایند تلفیق به یک شی جدیدی دست پیدا نمی‌کردیم یعنی همواره اجزایی از یک کلیات متمایز در این شکل وجود داشته که هویت آن کلیات را حفظ کرده بود و در واقع یک کلیات جدیدی را ترسیم می‌کرد.

دکتر قادری: من در حقیقت وقتی که صحبت خانم دکتر و آقایان را گوش می کردم در ذهنم یکی دو بحث را مرور می کردم. یاد دو اندیشمند پست مدرن بودم. یکی از آنها «نیوتار» با کتاب معروفش تحت عنوان «وضعیت پست مدرن» است. او در این کتاب می خواهد چگونگی تحول علمی و دانش از آخر قرن نوزدهم به این طرف و تأثیر گذاری آن را در وضعیت و در پیدایش چیزی که ما به عنوان پست مدرن می نامیم، یعنی قدرت تکنولوژی به شکل عام و تکنولوژی ارتباطات به شکل خاص نشان دهد. اندیشه «پوتیار» به عنوان متفکری دیگر در ذهنم بود که اعتقادش این است که جوامع پست مدرن حداقل دو ویژگی دارند یکی جامعه مصرفی بودن و دیگری هم تکنولوژی متفاوتی که اکنون وجود دارد منظورم از بردن نامهای نیوتار و پوتیار این نیست که بخواهم بحث پست مدرن کرده باشم بلکه می خواهم بگویم که تحول در تکنولوژی و بویژه تکنولوژی ارتباطات و نوع تأثیر گذاری، زبان و بیان جدیدی که پیدا کرده کلاً متفاوت است به نحوی که حتی برخی ترجیح داده اند از آن به عنوان یک عصر جدید تحت عنوان پست مدرن نام ببرند.

در مورد رسانه ها یک تقسیم بندی اولیه در ذهن من خطوط می کشد که یکی فرهنگ شفاهی و رسانه های مرتبط با آن است و دیگری فرهنگ مکتوب که با چاپ به اوج خود رسید و نمونه های آنرا ما به شکل کتاب، نشریه، مجله و غیره می بینیم. و بالاخره فرهنگ الکترونیکی که اکنون در نگاه رسانه هایی مثل رادیو، تلویزیون، ویدئو، شبکه های ماهواره ای، اینترنت و غیره می توانیم شاهد آن باشیم. در حقیقت وقتی که به خاورمیانه نگاه می کنیم، فکر می کنم که همچنان فرهنگ پایه فرهنگ شفاهی است اما ستایی که فرهنگ مکتوب از یکسو و فرهنگ الکترونیکی از سوی دیگر گرفته اند، امتزاجی را میان سه فرهنگ برقرار کرده است. یعنی شما در یک جامعه همزمان می توانید شاهد سه فرهنگ شفاهی، مکتوب و الکترونیکی باشید. این مسئله جزء ویژگیهایی است که در خاورمیانه به عنوان بخشی از سرزمین کشور های در حال توسعه یا در حال رشد و هر چیز دیگری که اسم آن را می خواهید بگذارید مطرح است. اما این مسئله در اروپا اتفاق نمی افتد. یعنی در مورد فرهنگ شفاهی و فرهنگ مکتوب، این انبوه عظیم مجلات، نشریات و غیره بطور گسترده کار شده است. مثلاً در ایران تیراژ متوسط کتابها

دو یا سه یا پنج هزار است و این خیلی فرق می‌کند با جایی که ممکن است برخی از کتابها تیراژ یک میلیونی یا بالاتر داشته باشند. در واقع منظور من کشورهای خاورمیانه از جمله خود ایران است. ماقبل از این که این تحولات را پیدا کنیم با یک فرهنگ الکترونیکی هم روبرو شدیم.

بنابراین اکنون دو اتفاق صورت گرفته است یعنی امروزه فرهنگ الکترونیکی که شامل رسانه‌ها می‌شود با سیستمهای جدید خود دارای زبان و بیان خودش است. این نکته‌ای است که معمولاً در ایران و کشورهایایی مانند ما خیلی از آن غفلت می‌شود. و بیشتر به این نوع تکنولوژیها به عنوان ابزار نگاه می‌کنند در حالی که اینها ابزار نیستند بلکه خودشان نوعی فاعلیت دارند و این فاعلیت و سوژه‌گی است که در این کشورها با بنیادهای سنتی برخورد می‌کند. زمانی که صرفاً رادیو ویا تلویزیون به شکل‌های اولیه آن شکل گرفته بودند نظامهای مختلف اعم از مدرن، اقتدار گرا یا سنتی به مزایای استفاده از تکنولوژی جدید پی بردند لذا از آنها برای تبلیغات، توجیه مشروعیت خویش و همچنین بردن مشروعیت به اقصی نقاط کشور که بعضاً دارای فرهنگ شفاهی هستند استفاده می‌کنند. این کشورها در واقع در بلندمدت تضاد خاص خودشان را دارند. یک مثال خیلی ساده بزنم و آن این که شما نمی‌توانید بگویید که به صرف این که من این تلویزیون را در اختیار دارم از فرصت استفاده می‌کنم و بخشی هم به نام خبر دارم لذا هر چقدر که دلتان می‌خواهد بخش برنامه خبری داشته باشید حتی نمی‌توانید بگویید حالا که خبر داریم مهم نیست گوینده با چه وضعیتی در این استودیوی خبر حاضر شود. امروزه فرهنگ الکترونیکی هر چیزی را نمی‌پذیرد و این چیزی است که آن دسته از حکومتهای سنتی و اقتدار گرا و حتی حکومتهای مدرن که متوجه فلسفه تکنولوژی و ارتباطات و انقلاب آن در سطح جهان نیستند از آن غافلند. و به همین جهت بیشتر سعی کرده‌اند که از آن به عنوان ابزار استفاده کنند. خانم دکتر به بحث مقایسه‌ها اشاره کردند. برای من جالب بود و من می‌خواهم یک مقایسه‌ای را به بحث ایشان اضافه کنم. درست است که شما استانداردهای اقتصادی را در نظر می‌گیرید ولی توجه کنید که چقدر در رسانه‌های خاورمیانه به ویژه بخش جنوب خلیج فارس و یا حتی خود ایران ویا بخشی از کشورهای عربی

و ترکیه به ورزش اهمیت می دهند. مثلاً انجام یک بازی فوتبال فقط به بحث ورزش محدود نمی شود چرا که این مسئله صرفاً یک گزارش ورزشی نیست بلکه یک تفسیر سیاسی و یک پیام سیاسی است چرا که از نظر سیاسی بر جوانان تأثیر دارد. در واقع این قدرت تکنولوژی ارتباطی است که معمولاً نظامها از آن استفاده و بهره برداری سیاسی می کنند.

آقای مهتدی: یکی دو نکته به نظر رسید که عرض می کنم. یک نکته این که در منطقه رژیم های اقتدارگرا وجود دارد و گفتمان خاصی هم در وسایل ارتباطی برای مشروعیت بخشیدن و توجیه این رژیمها بوده است. که شاید اکنون هم تا حدودی وجود داشته باشد. اما در کنار این حالت ما پدیده های جهان شمولی را می بینیم (که شاید هم نتوان اسم آن را جهان شمول گذاشت). پدیده هایی که گفتمان دیگری را در همین منطقه خاورمیانه عربی عرضه می کنند. ما ظرف دو دهه اخیر پدیده ای بنام مطبوعات مهاجر را داشته ایم یعنی روزنامه ها یا روزنامه نگارانی که نمی توانستند در درون کشورها به گفتمان رسمی قناعت کنند و لذا به اروپا مهاجرت کردند و از پایتختهای اروپایی و بطور اخص از لندن و پاریس روزنامه یا مجله خود را منتشر کردند. الان این پدیده گسترش پیدا کرده و ما فرضاً در منطقه خاورمیانه عربی روزنامه الحیات را داریم که بسیار پیشرفته است و همزمان صبح به صبح در لندن، پاریس، جده و بیروت چاپ می شود و میلیونها نفر خواننده دارد و روی اینترنت هم هست. در این روزنامه هرگونه اطلاع و تحلیلی که بخواهید وجود دارد. این گفتمان به هیچ وجه دیگر آن گفتمان روزنامه های داخل کشورهای عربی نیست و جالب این است که کشورهای منطقه هم از ورود این روزنامه ممانعت نمی کنند.

عربستان سعودی شبکه MBC را در لندن دایر کرده است و شبکه های دیگری مثل ANN از طریق سوریه دایر شده و رفعت اسد برادر حافظ اسد آن را در سطح جهانی پخش می کند. اما یکی از شبکه های بسیار بحث انگیز در حال حاضر شبکه الجزیره است که این شبکه را قطر دایر کرده است و در واقع یک CNN عربی است. با این همه نمی توان گفت این شبکه مثلاً در خدمت جهانی شدن یا غربی شدن منطقه است.

معمولاً می‌گویند مسئله جهانی شدن به معنای گسترش فرهنگ آمریکایی در منطقه است در حالی که بر عکس این شبکه بصورت تریبونی در آمده است که حتی اسلام‌گرایان هم در منطقه از آن برای رساندن افکار خودشان به همه ملل منطقه کمال استفاده را می‌کنند. کما اینکه اسلام‌گرایان از اینترنت هم برای این کار استفاده می‌کنند و تضادی هم در اینجا مشاهده نمی‌شود.

در پاسخ سؤال من از یکی از مجریان شبکه الجزیره در مورد تعداد بیننده، این جواب را شنیدم که «در ساعت‌های اوج، ۸۰ میلیون نفر بیننده داریم و طبق آمار مصاحبه‌ای را که با آقای خاتمی رئیس‌جمهور اسلامی ایران انجام دادیم ۱۰۰ میلیون نفر از طریق شبکه الجزیره مشاهده کردند». البته این مسئله برای خیلی از رژیم‌ها مشکلاتی را پدیدآورده است و خیلی از نظام‌های عربی به آن معترض هستند. مسائل ایران هم در این شبکه مطرح است و جالب این است که با وجود اختلاف زبانی، تعداد بسیار زیادی در منطقه بیننده و شنونده این شبکه هستند.

می‌خواستم خواهش کنم در مورد تأثیراتی که این وضعیت جدید با خود به همراه دارد صحبت کنیم. از جمله این که این پدیده را در کجا قرار می‌دهیم و آیا می‌توان آن را یک پدیده مثبت و یا یک پدیده منفی تلقی کرد. به عبارتی جمهوری اسلامی ایران کجای قضیه است. در سایر کشورها از جمله رژیم‌های اقتدارگرایی مثل سوریه نه تنها از ورود رسانه‌های تازه ممانعت نمی‌کنند بلکه تشویق هم می‌کنند. رژیم حاکم بر سوریه اقتدارگرا است اما در دمشق روی هر ساختمانی یک دیش ماهواره را می‌توان دید حتی در محلات فقیرنشین هم این دیش ماهواره وجود دارد بدون اینکه نظام ترسی از گسترش افکار و اندیشه‌ها داشته باشد. آیا این نوع تعاطی که به این شکل در حال بروز در منطقه است می‌تواند منشأ تحولاتی در زمینه اندیشه باشد یا خیر؟

دکتر محسنیان‌راد: نکات خیلی متنوع و متعددی مطرح شد و من فقط به چند مورد اشاره می‌کنم. البته اصولاً در مورد رسانه‌ها به دلیل صحبت و گفتگو، از روابط علت‌سختن

می گویم والا رابطه علت هیچ کس به آن ترتیب که عنوان شد معتقد به رابطه عللی در مورد رسانه ها نیست این نکته ای بود که می خواستم به آن اشاره کنم تا مجدداً به بحث مشترکات برگردم چون مطالبی که گفته شد در واقع یکسری مقدمات ابتدایی در مورد مشترکات بود.

آقای خلجی: آقای دکتر ببخشید که صحبت شمارا قطع می کنم. مراد من این بود که تأثیراتی که خانم دکتر گفتند مربوط به جایی است که ما از دوران نوشتار گذر کرده باشیم و یا دورانی از تحول عقل را تحت سلطه نوشتار گذرانده باشیم. ژاک پوتی آپولوژیست روسی تعبیر جالبی دارد که فکرمی کنم شاید به مراد سخن هم نزدیک باشد. او تعبیری از عقل نوشتاری و عقل شفاهی دارد که نظامی از نمادها، نشانه ها و ایده هایی است که نه تنها به وسیله نوشتار بیان می شوند بلکه براساس آن و یا به وسیله گفتار به وجود می آیند.

صادق جلال العزم که یکی از متفکران برجسته جهان عرب است در کتابی که اخیراً در بیروت چاپ شد به نکته خیلی جالبی اشاره دارد و آن این است که یکی از بحرانهای جدی که «ما عربها» داریم اختلالی است که در عقل ما بوجود آمده است. یعنی ما بدون اینکه به عقل نوشتاری دست پیدا کنیم وارد عقل دیداری و در واقع وارد عقل تصویری شده ایم. این اختلال عقل، بسیاری از تأثیرگذاری ها را دچار تردید می کند یعنی همین مسئله ای که ایشان فرمودند مبنی بر این که چطور در جامعه ای مثل سوریه با آن دیکتاتوری حافظ اسد ترسی از رسانه ها وجود ندارد در واقع به خاطر این که هنوز بلوغ تصویری وجود ندارد و به عبارتی اختلال عقل در آنجا هست، عقل نوشتاری به کمال خودش نرسیده است و بعد عقل دیداری عمل می کند. بنابراین مراد بحث من این بود که شاید از این تأثیرات به صورتی که گفته نتوان در این جوامع خیلی راحت صحبت کرد. به نظر من شاید این تأثیرات در اروپا خیلی مستقیم تر باشد و منظور من از علت و معلولی دقیقاً همان تعبیر علیت نبود.

دکتر محسنیان راد: اتفاقاً صحبت من تأیید همین فرمایشات شماست. یکی دیگر از مشترکات که در این منطقه می توان دید این است که اکثر این جوامع به دلیل وجود پول دلار

نفتی و اینکه حکومتها رسانه‌ها را به صورت ابزاری نگاه می‌کردند، دوران طبیعی را که غرب در مقابل رسانه‌های مکتوب طی کرده است نپیموده‌اند.

این نکته سبب شده است که ما در حال حاضر با پدیده بسیار جالبی مواجه شویم که باز شاید محصول حضور حکومت‌های اقتدارگرا در کل جهان اسلام از جمله این مناطق باشد؛ ما در تحقیقی در جستجوی این بودیم که بینیم وضعیت حضور رسانه‌ها بیشتر با چه شاخص‌هایی همبستگی دارد و هدف این بود که در صورت یافتن همبستگی بالا بتوانیم بارگرسون تخمین بزنیم که وضعیت رسانه‌ها باید در این کشورها چگونه باشد. در یک جمله کوتاه بصورت جمع بندی عرض می‌کنم که دیده می‌شود که در این کشورها ظرفیت، متناسب با رشد مطبوعات بسیار بیشتر از آن چیزی است که با توجه به جمعیت و شرایطی که ما قبلاً در آن همبستگی بالا را پیدا کردیم مطرح است. نمی‌خواهم بگویم کدام متغیرها ولیکن می‌بینیم که در اکثر این کشورها مصرف مطبوعات یعنی تیراژ به هزار نفر، پائین‌تر از آن چیزی است که باید باشد. قیمت خرید رادیو و تلویزیون که اغلب حکومتها با دادن سوبسید سعی کرده‌اند ارزان شود، بالاست. و بعد اینها عملاً زیر سلطه دو قضیه است. یکی حکومت و دوم حکومتی که رسانه‌ها را ابزاری می‌بیند. این حکومتها در واقع دچار یک سوء تفاهم علمی هستند که فکر می‌کنند رسانه‌ها کار تزریق را دارند انجام می‌دهند. اگر ما در دنیای عرب الحیات و الجزیره را می‌بینیم به خاطر این است که تعدادی از کشورها متوجه شده‌اند که آن تئوری باطل شده زیرا با وجود گذشت چهل سال از عمر آن اصلاً جواب نداده است. شما اگر در سوریه آن پدیده رامی‌بینید به خاطر هوشمندی آن حکومت است. وجود الحیات نیز دقیقاً به دلیل هوشمندی آن حکومت است. لبنان در واقع یک پدیده ویژه و خاص است که راجع به آن خیلی صحبت می‌توان کرد ولی در برخی از کشورها رسانه‌ها حتی به ظاهر نیز زیر سلطه هستند و در بعضی نیز به ظاهر اینطوری نیست بلکه در نوع خودش دقیقاً حرکتهای تهاجمی انجام می‌شود اگر بخواهیم از این چارچوب بزرگتری که فراهم شده عبور کنیم. این خود باعث می‌شود که مطبوعات و رشد کمی یعنی تیراژ در هزار نفر در این کشورها رشد نکنند و در عین حال یک سرنوشت نوسانی عجیب و غریب طی شود. بینید در این کشورها وسایلی که در اندیشه‌های

سیاسی تأثیر می‌گذارند نشریات زیرزمینی و یا نشریات در تبعید است. در واقع نشریات در تبعید در این کشورها متأسفانه تاریخ‌های بسیار طولانی، اسفناک و غم‌انگیز دارند.

بنابراین، مبحث عقل‌شفاهی را می‌توان تقصیر حکومت‌هایی دانست که بر رسانه‌ها سلطه دارند. نکته دیگری که عرض می‌کنم این است که رسانه‌ها چند کارکرد دارند و ما وقتی که راجع به رسانه‌ها صحبت می‌کنیم ممکن است توجه ما متوجه یک کارکرد خاص باشد یکی از کارکردهای رسانه‌ها آگاه‌کنندگی آن، یعنی بخش‌خبر است. من در قسمت اول صحبت‌هایم به یک اشکال اشاره کردم که چطور این منطقه پدیده‌های اطراف خودش را از پشت شیشه عینک رسانه‌های غربی می‌بیند. دوم آمیخته شدن شدید تبلیغات با خبر است. مثلاً یک بخش خبری دقیقاً با مقامات به ترتیب درجاتی که دارند شروع می‌شود و اغلب سخنان آنها در جهت نصیحت است یعنی آنها نگاه تزریقی و تبلیغی از بالا به پایین دارند. به جهت اینکه بخش خبری آلوده به نگاه تبلیغاتی است، باعث می‌شود که طبقه‌الیت در این جوامع که به خبر اهمیت می‌دهند بدنبال آن باشند تا نیاز خبری خود را از جایی دیگر تأمین کنند. زیرا طبقه‌الیت، طبقه خاصی است که خصیصه آن جستجوگری است و اینترنت نیز او را کمک می‌کند. در واقع این تحولات دهه ۹۰ به بعد کل قضایای درون منطقه‌ای و درون جوامع را دربر می‌گیرد. مورد دوم این که خیلی از کشورها به مسئله اوقات فراغت اهمیت نمی‌دهند. در حالی که بسیار مهم است که اوقات فراغت چگونه پر می‌شود. قبل از دهه ۹۰ به دلیل ارزان بودن تولیدات تلویزیونی غرب، حکومت‌ها نگران بخش‌های تبلیغاتی، سیاسی و تبلیغی - خبری خود بودند نگرانی از موسیقی، رقص و فیلم سینمایی نداشتند. کشور‌های خاورمیانه بر حسب قدرت مالی که داشتند از تولیدات رسانه‌های غربی استفاده می‌کردند و ایران در این بیست سال گذشته یک استثناء است. تحول در بخش اینترنت یعنی بزرگراه‌ها، مورد استفاده طبقه است. یک ویژگی این رسانه جدید این است که اولاً این فرصت را می‌دهد که شما از استخرهای اطلاعاتی دیگر استفاده کنید چرا که در این منطقه استخرهای اطلاعاتی خالی و کوچک است و نوعی عدم توازن وجود دارد به عبارتی ما فقط از یک انبوه عظیم اطلاعات مصرف می‌کنیم و خودمان کمتر داریم که بفرستیم. ثانیاً اینترنت به انسان اجازه می‌دهد تا

فرستنده پیام هم بشود منتهی ما چقدر می‌توانیم در این بازی شرکت کنیم و به عبارتی چقدر می‌توانیم در فرستنده پیام بودن در این منطقه شرکت کنیم. آخرین عرض بنده در مورد تحول دی‌بی‌اس است. این ماهواره به یک تعبیری رسانه جدیدی است که به جدول رسانه‌ها اضافه نشده است یعنی همان تلویزیون است منتهی تلویزیون با امکان جدید و آن این است که برد آن بسیار وسیع شده است. این باعث می‌شود که شما بتوانید با داشتن تصویر ببینید در جوامع دیگر چه خبر است منتهی مشکل دیگری که ماهواره و تصویر ناشی از آن پدید می‌آورد این است که یک قدرت نابرابر در این مورد در کره زمین در شرف شکل گرفتن است بخصوص این هم باز بیشتر به حوزه سرگرم کنندگی بر می‌گردد.

نکته آخر این که وجود تصویر تأثیر بسیار مهمی دارد. من یک مثال می‌زنم در ایران سالها مردم بدون حضور ماهواره از طریق سریالهای تلویزیونی وارداتی یا فیلمهای سینمایی غربی تصویری از چگونگی اجرا محاکمات دادگاهی داشتند ولی به محض این که پخش یک محاکمه سیاسی یا نیمه سیاسی شروع می‌شود آمارهای و گزارشها حاکی است که مردم با دیدن آن محاکمه از تلویزیون تفاوت آن و فیلمهای دیده شده را به یکباره می‌فهمند. به یک تعبیر در این حالت یک فرد و یک رویه قضایی در برابر چشم مردم محاکمه شد. این ماجرا بر می‌گردد به این که مادرچه رسانه درونی خود را باز گذاشته ایم. در واقع با توجه به تحولاتی که روی می‌دهد مهم ترین نتیجه آن بازنگری است که حکومت‌های منطقه باید راجع به رسانه‌ها و کارکرد آنها داشته باشند.

آقای مهتدی: در حالی که ما در آخر وقت میزگرد هستیم، آقای دکتر ایده‌های بسیار مهمی را مطرح فرمودند که هر کدام می‌توانند عنوان یک بحث جدید باشند. اما از آنجا که میزگرد ما دو بخش دارد و رسانه‌ها یک بخش آن هستند و بخش دیگر آن مسئله اندیشه سیاسی و تأثیر و تأثر این دوروی هم است، می‌خواهم خواهش کنم که به عنوان بخش پایانی این بحث، یک مقداری راجع به تأثیر وضع جدید رسانه‌ها در منطقه روی اندیشه سیاسی صحبت کنیم. چون شخصاً معتقد هستم که تأثیر مهمی می‌گذارند و حداقل این است که

تعصبی که در اندیشه‌ها مثلاً در دو یا سه دهه قبل وجود داشته، اکنون به چشم نمی‌خورد. به طور مثال ما در منطقه می‌بینیم که اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان روی یک فصل مشترک بسیار زیادی باهم کنار آمده‌اند و با استفاده از این پیشرفتی که در ارتباطات هست، دیالوگ بین این اندیشمندان خیلی راحت‌تر شده و همین گسترش گفتگو و بخش دیدگاه خود و دیدگاه طرف دیگر، تأثیر مهمی در زمینه اندیشه سیاسی گذاشته است. من به عنوان حسن ختام رشته این بحث را در اختیار خانم دکتر خوارزمی می‌گذارم.

خانم دکتر خوارزمی: اگر اجازه بدهید یک نکته‌ای در مورد بحث انقلاب ارتباطات عرض کنم و بعد وارد این بحث شوم. به نظرم همه ما این فرض را قبول داریم که وضع موجود جوامع خاورمیانه یک وضع موزائیکی است. اشاره شد که در فرهنگ خاورمیانه بخشهای فرهنگ شفاهی، فرهنگ مکتوب و فرهنگ الکترونیکی وجود دارند که من یک بخش ما بعد الکترونیکی را هم به آن اضافه می‌کنم. این یک واقعیت است که اینها عین موزائیک کنار هم چیده شده‌اند. نکته دوم این است که انقلاب ارتباطات نه تنها مرز نمی‌شناسد بلکه یک نوع جبر بر آن حاکم است. یعنی فرصت نمی‌دهد که این جوامع مراحل تکامل فکری را طی کنند و بعد وارد مراحل دیگر شوند. یعنی به این صورت نیست که فرصت داده شود تا آن بخشهایی که هنوز در مرحله بلوغ شفاهی هستند وارد بلوغ نوشتاری و بعد وارد بلوغ تصویری شوند. اصلاً این طور نیست یعنی یک دفعه، می‌بینیم که آن بخشی که هنوز ویژگیهای فرهنگی شفاهی بر آن حاکم است با فرهنگ مابعد الکترونیکی مواجهه پیدا می‌کند. در نتیجه اولین تأثیر این است که اغتشاش و آشفتگی را بیشتر می‌کند یعنی در واقع ساختارهای فکری را به هم می‌ریزد و در کوتاه مدت یک آشفتگی و اغتشاش فکری بوجود می‌آورد. به هر حال یک نیروی طبیعی هر وضعیت نامتعادل را به طرف ایجاد تعادل می‌کشاند به نحوی که به هر حال باید ساختارها را از نو تعریف کرد تا نظم جدید و صحیحی برقرار شود. من آثار یک نظم جدید را به عنوان یک روند، می‌بینم. بهر حال چاره‌ای جز حرکت در این جهت ندارد و این جریان تحول ناخواسته‌ای به سود تأثیری خواهد بود که ارتباطات و انقلاب ارتباطات ویا تحولات فکری

تحمیل می کند. اما در مورد آزاد سازی اقتصاد می توان گفت، سازمان تجارت جهانی یک عامل تحول است که خودش را ناخواسته تحمیل می کند و به محض این که هر کشور اعم از ایران، ترکیه، سوریه و غیره به آن بپیوندد در آنجا درگیر قاعده بازی می شود. بنابراین چاره ای نیست جز اینکه اولاً در عرصه ها یا در بازارهای جهانی کالا و خدمات و حتی به نظر من اندیشه ها حضور پیدا کنیم و قاعده بازی را هر چه سریعتر یاد بگیریم که این خود یک عامل تحول می شود من این را جبریت این پدیده تلقی می کنم که با آمدنش یکسری تحولات را به اجبار در حوزه اندیشه سیاسی می آورد.

در مورد اندیشه سیاسی، مجاری تازه ای برای تغذیه اندیشه سیاسی در اختیار حداقل نخبگان قرار گرفته است. در عین حال ممکن است بخش عظیمی، مصرف کننده برنامه های سرگرم کننده باشند ولی خود سرگرمیها هم یک عامل تحول فکری است و از طریق برنامه های سرگرم کننده دریچه های تازه ای به روی ذهنیت افراد باز می شود و نخبگان سیاسی یا نخبگان فکری و فرهنگی غیر از کانالهای داخلی، بومی و ملی از کانالهای دیگر نیز استفاده می کنند و در واقع این عرصه ارتباطی جدید فرصتی را فراهم می کند تا یک دیالوگ در سطح گسترده و بدون مرز صورت بگیرد. و من آن را فرصتی برای رشد سیاسی این جوامع از یک طرف و تهدیدی برای خود نظامهای توتالیتر و اقتدارگرا از سوی دیگر تلقی می کنم. چرا که همه چیز به راحتی در دسترس قرار می گیرد و امکان جلوگیری از آن وجود ندارد.

نکته دیگر این که می خواهم توجه شما را به نسل جوان و بویژه بخشی که پتانسیل رهبری فکری آینده را دارد جلب کنم. نسل جوان در ایران هنگامی که می بیند کتاب و مقاله یا هر دیدگاهی را در داخل نمی تواند به راحتی در اختیار بگیرد، سراغ اینترنت می رود و از طریق اینترنت مدام با محافل فکری و علمی متفاوت و گوناگون در سراسر جهان در تماس است. البته این تماس، یک سویه نیست بلکه دو سویه است. این خاصیت اینتراکتیو رسانه های جدید است و از طریق آن تفکر، اندیشه، دیدگاه و نظرها منتقل می شود و این گفتگو به نظر من عالی در رشد تفکر و اندیشه هاست و این بخش که بسیار جدی است برای جوانان جاذبه فراوانی دارد. البته نکته قابل اشاره دیگر این است که قبول داریم که رشد این

رسانه‌ها تأییراتی را روی اندیشه سیاسی گذاشته است ولی از طرفی افراد با محدودیت‌های عمده‌ای مواجه هستند که یکی از آنها زبان‌و‌دیگری مسئله تکنولوژیکی یعنی داشتن کامپیوتر، مودم و دیش برای این رسانه‌هاست. با این همه بنظر می‌رسد تا چند سال دیگر نمی‌توان آنها را به عنوان محدودیت تلقی کرد. زیرا با سرمایه‌گذاریهایی که شده و شرکتهایی که منافع ملی و تجاری دارند و در صدد این هستند که مصرف‌کنندگان چند میلیونی را تبدیل به یک مصرف‌کننده چند میلیاردی در سراسر کره زمین کنند، بعید نیست که در آینده نزدیک دیگر احتیاج به مودم برای دسترسی به اینترنت نباشد. به نظر می‌رسد که در آینده فرصت‌های بیشتری در اختیار نخبگان موجود و نخبگان آینده برای تغذیه تفکر سیاسی قرار گیرد. و من این را بیشتر بعنوان یک فرصت تلقی می‌کنم در ضمن این که آن را تهدیدی برای حافظان نظم موجود در ساختارهای سیاسی و غیرسیاسی نیز می‌دانم.

آقای مهدی: با توجه به گستردگی زمینه بحث، هنوز موارد بسیاری برای گفتگو وجود دارد که به دلیل کمی وقت از آن صرف‌نظر می‌کنم و امیدوارم برای شماره‌های بعدی جهت دنبال کردن بحث در خدمت دوستان باشم از همه شما که در میزگرد شرکت کردید یکایک تشکر می‌کنم. ل

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی